

بازنگری ادله مشروعیت وقف موقت*

□ علی اکبر ترابی شهرضایی^۱

چکیده

یکی از شرایطی که فقهای عظام برای صحت وقف بیان کرده‌اند، ابدی بودن وقف است. این شرط سبب می‌شود که برخی از انسان‌های خیر، یا نتوانند به این مهم دست بزنند یا دل‌کنند از اموالشان برای ابد به گونه‌ای که حتی به فرزندان‌شان نرسد، سخت باشد. ولی اگر بتوان راهکاری مانند وقف موقت یا وقف حرفه و صنعت یا وقف پول یا وقف امتیازات معنوی و مانند آن ارائه داد، چه بسا بسیاری به وقف این امور دست بزنند و با حل شدن بسیاری از مشکلات جامعه، ثواب معنوی و پاداش اخروی شامل حال واقفان خواهد شد. با اعتقاد به پویایی اجتهاد و پاسخ‌گو بودن اسلام، معتقدیم که با یک بررسی نو و تحلیلی در ادله‌ای که در کتاب و سنت در موضوع وقف رسیده است، می‌توان به صحت چنین وقف‌هایی حکم داد؛ زیرا برای شرط ابدی بودن وقف، هشت دلیل اقامه شده که هیچ کدام از آن‌ها قدرت اثبات این شرط را ندارد و در مقابل، عموماً

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۲۳.

متأسفانه نگارنده محترم حاج شیخ اکبر ترابی شهرضایی، در زمان انتشار مقاله به رحمت ایزدی پیوسته است.

۱. استادیار جامعه المصطفی العالمیه قم و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم (torabi1356@chmail.ir).

که بر صحت عقود دلالت دارد و به طور خاص، عموم «الوقوف بحسب ما یوقفها أهلها» که در صحیحہ صفار رسیده، مبین این است که وقف موقت صحیح می‌باشد و در طول این مدت، واقف حق تصرف در موقوفه را به بیع و هبه و صلح و هر عقدی که بخواهد آن را از ملک انتقال دهد، ندارد؛ اگرچه در این مطلب نیز برخی از محققان تردید دارند و اجازه انتقال به نحو مسلوب‌المنفعه تا پایان مدت وقف را می‌دهند. به بیان دیگر، وقف موقت در تمام احکامش مانند وقف منقطع‌الآخر است که در زمان حیات موقوف‌علیه و تا منقرض نشده، واقف حق تصرفات ناقله و منافی با حق موقوف‌علیه را ندارد؛ ولی بعد از انقراض آن‌ها، موقوفه از حالت وقف خارج شده و به ملک واقف در صورت زنده بودن و به ورثه او در صورت مرگش منتقل می‌شود.

واژگان کلیدی: دوام در وقف، تأیید و ابدی بودن وقف، وقف موقت، وقف منقطع‌الآخر، وقف بر من ینقرض.

مقدمه

نهاد وقف از اموری است که سبب سریان عمل صالح فرد و انتفاع دیگران از مال او می‌گردد. در دین مبین اسلام به این عمل خیر سفارش شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۷/۷؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۴۴۵/۲) و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به انجام آن مبادرت کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۳/۷؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۲۴۸/۲؛ طوسی، ۱۴۰۷: ب: ۱۳۱/۹). وقف در قسمت معاملات فقه مورد بحث واقع می‌شود؛ لکن در اینکه وقف از عقود است و به ایجاب و قبول نیاز دارد یا از ایقاعات می‌باشد که با ایجاب محقق می‌گردد، اختلاف است. برخی فقها آن را عقد دانسته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۶۵/۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲۸۹/۳؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۴۱۷: ۳۸۲/۶) و در وقف‌های عام مانند وقف بر عناوین و جهات و وقف‌های تحریری مانند زمینی که به عنوان مسجد یا حسینیه یا آرامستان وقف می‌شود، با انشای ایجاب از سوی واقف، طرف قبول را حاکم شرع یا متولی وقف به عهده می‌گیرد (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۱۱/۹؛ طباطبایی یزدی، بی‌تا: ۱۸۵/۱). بسیاری از فقها نیز وقف را ایقاع دانسته‌اند؛ هرچند به طور صریح اشاره نکرده‌اند. اما برخی نیز به عدم لزوم قبول در وقف تصریح کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۲۲: ۶۴/۲؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰: ۲۳۳/۲؛ تبریزی،

در هر صورت چه وقف عقد باشد یا ایقاع، شرایطی در واقف و موقوف و موقوف علیه و صیغه وقف لازم است تا بتوان آن را نافذ و صحیح دانست. یکی از این شرایط را انشای وقف به صورت دائم دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که انشای آن به صورت موقت سبب بطلان آن شده و اثری بر آن مترتب نمی‌گردد.

در این مقاله در صدد بازنگری در ادله اشراط تأیید در وقف هستیم تا ناکارآمدی آن را اثبات کرده و به استدلال بر صحت وقف موقت پردازیم.

پیشینه این بحث به استظهار از روایاتی می‌رسد که از معصومان علیهم‌السلام در کتب اربعه درج شده است. سیدجواد عاملی که تمام اقوال و انظار را در کتاب *مفتاح الکرامه* جمع‌آوری کرده است، در شرط بودن تأیید وقف و دوام آن می‌نویسد: «شیخ طوسی در کتاب *خلاف*، شرطیت دوام را به اجماع فرقه دانسته و در کتاب *غنیه و سرائر* نیز ادعای اجماع شده است».

از بیان ایشان استفاده می‌شود که در این مسئله تحصیل اجماع کرده و به دنبال این اجماعات نام ۲۳ کتاب را می‌آورد که دوام را در صحت وقف شرط دانسته‌اند. ولی از فیض کاشانی مشهور بودن این فتوا را مطرح می‌کند که نشانگر این است که در مسئله مخالفانی نیز وجود دارد و اجماعی نیست و از اینکه محقق سبزواری این دیدگاه را به جماعتی نسبت می‌دهد نیز روشن می‌شود که شاید اشراط دوام در وقف به حد شهرت هم نباشد. ظاهر عبارات این دو فقیه تردید آن‌ها را در شرطیت دوام می‌رساند؛ همان گونه که از *ایضاح فخرالدین* و *مسالک شهید ثانی* و جایی از *تذکره علامه حلّی*، تردید هویدا است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۴۵۱/۲۱). از عبارت شیخ طوسی در *خلاف* معلوم می‌شود که بین فقهای اهل سنت نیز در صحت و بطلان وقف موقت اختلاف است (طوسی، ۱۴۰۷ الف: ۵۴۸/۳).

از این رو پرداختن به این مسئله ضرورت دارد؛ زیرا اگر نظر اجتهادی به صحت وقف به صورت موقت منتهی شود، چه‌بسا بسیاری از واقفان در صورت آگاهی بر آن، به وقف کردن اموالشان به صورت موقت تشویق شوند؛ چون برخی از اینکه مال موقوفه به طور کلی از تحت تصرفشان خارج شود، خشنود نیستند و از طرفی هم می‌خواهند از

ثواب و مزایای وقف بهره‌مند گردند. لذا با رویکرد صحت وقف موقت شاید بتوان بسیاری از گره‌های و مشکلات جامعه را حل کرد؛ مثلاً با وقف عرصه یا مغازه یا ساختمانی به مدت محدودی برای امور خیریه، تحصیل علم، معاینه بیماران، کارگاه آموزش حرفه و صنعت و مانند آن، چه بسیار خدماتی که می‌توان به جامعه ارائه کرد.

ادله قائلان به اشتراط دوام در صحت وقف

این گروه به ادله متعددی استناد کرده‌اند که به بررسی یک‌یک آن‌ها می‌پردازیم.

دلیل اول: اجماع

اجماع ادعاشده به صورت‌های مختلفی مطرح است:

۱. اجماع فرقه امامیه؛ اگر بگوید: «این شیء را بر فلانی به مدت یک سال وقف کردم»، باطل است. دلیل ما این است که شرط صحت وقف تأیید می‌باشد و وقف یک‌ساله، وقف مؤبد نیست، پس لازم است که باطل باشد؛ زیرا وقف را بر چیزی که منقرض نشود، معلق نکرده است. در این مسئله، اجماع فرقه امامیه و اخبار آنان وجود دارد (طوسی، ۱۴۰۷ الف: ۳/۵۴۸). برخی فقها عبارت «إجماع الطائفة» را به کار برده‌اند (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۹۸).

روشن است که به این اجماع که در کنارش روایات است، نمی‌توان به عنوان یک دلیل مستقل نگاه کرد؛ مگر اینکه گفته شود از اضافه کردن اجماع به فرقه استفاده می‌شود که مقصود شیخ طوسی سیره عملی متشرعه امامیه است که اوقافشان به صورت دائمی بوده است. در این صورت نیز جای این اشکال است که گفته شود سیره، عمل آن‌هاست و عمل مجمل است و نمی‌توان از آن دوام را به عنوان یک شرط لازم برای صحت وقف استنباط کرد.

۲. اجماع اصحابنا؛ این عبارت فقط بر اجماع اصطلاحی قابل انطباق است.

ابن ادریس حلی بعد از بیان تعدادی از شرایط صحت وقف می‌نویسد:

«از جمله این شرایط آن است که وقف مؤبد و غیر منقطع باشد. بنابراین اگر گفت:

«این را یک‌ساله وقف کردم»، صحیح نیست».

وی پس از شمارش شرایط دیگری می‌نویسد:

«دلیل بر صحت شروطی که ما معتبر دانستیم، بعد از اجماع اصحاب ما این است که در صحت و لزوم وقفی که این شرایط را داشته باشد، اختلافی نیست و اگر فاقد برخی از این شرایط باشد، دلیلی بر صحتش نداریم» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۷/۳).

استدلالی که می‌توان ترتیب داد، چنین است: شرط بودن دوام در صحت و لزوم وقف اجماعی است؛ اجماع حجت است؛ در نتیجه دوام در وقف شرط می‌باشد.

اشکال بر این استدلال، تردید در حصول این اجماع است؛ زیرا با وجود مردد بودن برخی از علما، چگونگی می‌توان به وجود اجماع اطمینان پیدا کرد، به ویژه که علما در بلاد مختلف زندگی می‌کرده و می‌کنند و چه بسا کتاب‌هایشان از بین رفته یا انظارشان مکتوب نشده باشد. به علاوه، از اینکه بسیاری از علما وقف بر کسانی که منقرض می‌شوند را صحیح دانسته‌اند، می‌توان به اختلافی بودن این مسئله پی برد (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۰۲/۶؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۴۶۵/۲۱).

کبرای استدلال نیز بر فرض قبول اصل اجماع، مبتلا به اشکال مدرکی بودن است؛ زیرا در این مسئله غیر از اجماع، ادله دیگری نیز وجود دارد، لذا اجماع کاشفیتی از رأی معصوم ع ندارد.

دلیل دوم: استدلال به اصل

از دیدگاه سیدجواد عاملی بعد از اجماعاتی که در مسئله ادعا شده و با فتاوی‌ای اصحاب یاری می‌شود، دلیل دیگری که به آن استدلال می‌شود، اصل می‌باشد که در مقابلش معارضی نیست (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۴۵۳/۲۱). عاملی مقصود خود را از این اصل بیان نمی‌کند و ظاهراً مقصودش از آن، استصحاب عدم نقل موقوفه به موقوف‌علیه در فرض عدم تأیید است. به تعبیر دیگر، اصل عدم ترتیب اثر بر عقدی است که در آن به دوام تصریح نشده که از آن به اصالة الفساد در معاملات تعبیر می‌شود.

بدیهی است وقتی به اصل می‌توان تمسک کرد که دلیل لفظی بر اشتراط یا عدم اشتراط تأیید در کار نباشد، وگرنه با وجود دلیل بر یک طرف مسئله، نوبت به اصل نمی‌رسد و عجب اینکه ایشان بلافاصله پس از بیان این مطلب به اخباری که در این

مورد رسیده، استدلال می‌کند و می‌نویسد:

«اخبار دو دسته است؛ متبادر از یک دسته از آن‌ها این است که وقف باید مؤبد باشد و برخی از آن‌ها در تأیید صراحت دارد، مانند روایاتی که بیانگر اوقاف معصومان علیهم‌السلام می‌باشد» (همان).

وی در مقابل خود، فتوای اکثر فقها را می‌بیند که وقف منقطع‌الآخر را صحیح می‌دانند، در حالی که در تمام خصوصیات با وقف موقت برابری می‌کند؛ مانند اینکه خانه‌ای را بر زید وقف کند، به هر حال زید روزی از دنیا می‌رود. تفاوتش با وقف موقت این است که در این وقف، زمان به پایان رسیدن وقف معلوم است، ولی در وقف بر من ینقرض معلوم نیست که پایانش چه زمانی خواهد بود. وی این فتاوا را توجیه می‌کند که مقصودشان از صحت، اعم از وقف و حبس است؛ زیرا از یک سو به تأیید در وقف فتوا داده‌اند و از سوی دیگر، وقف بر من ینقرض منافات با تأیید دارد. لذا چاره‌ای نیست از اینکه بگوییم مقصود از وقف، حبس است نه وقف اصطلاحی.

لیکن این توجیه نسبت به فتوای کسانی که تصریح کرده‌اند وقف بر من ینقرض، وقف است نه حبس (مانند: ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۹۹؛ مفید، ۱۴۱۳: ۶۵۵؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۶۵/۳؛ علامه حلی، بی‌تا: ۲۹۲/۳؛ همو، ۱۴۱۳: ۱۴۱۳/۶-۳۰۶-۳۰۵؛ ...)، کارساز نیست.

در ادامه مقاله، امکان تمسک به اصل لفظی و عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده/ ۱) و «الوقوف بحسب ما یوقفها أهلها» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۹) بررسی خواهد شد که در صورت اثبات آن، نه تنها این اصل مبتلا به معارض خواهد بود، بلکه با وجود اصل لفظی، حجیت خود را از دست خواهد داد.

دلیل سوم: روایات

از بیان عاملی استفاده می‌شود روایاتی که بر اشتراط تأیید دلالت دارد، دو دسته است: دسته‌ای ظهور در این مطلب دارد و متبادر از آن‌ها این معناست و دسته دیگر صراحت در تأیید دارد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۴۵۳/۲۱). وی به روایتی در این موضوع اشاره نکرده و ممکن است مقصودش از روایات دسته اول، مطلقاتی باشد که بر اصل جواز و مشروعیت وقف یا عدم جواز رجوع در وقف دلالت دارد؛ مانند روایتی که

کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الرَّجُلُ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدِهِ بِصَدَقَةٍ وَهُمْ صَعَاژُ؛ أَلَمْ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا؟ قَالَ: لَا. الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عليه السلام» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۱/۷، ح ۵)؛ ... جمیل بن دراج گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که شخصی برای فرزندان صغیرش وقفی می کند؛ آیا حق دارد از آن وقف برگردد؟ امام فرمود: نه، صدقه برای خداوند تعالی است.

عدم رجوع در صدقه همان دوام آن است و مقصود از صدقه در این دست روایات، همان وقف می باشد. راویان واقع در سند این روایت، همه امامی عادل هستند؛ از این رو سند صحیح است، اگرچه ممکن است به سبب وجود ابراهیم بن هاشم در سند، آن را حسنه بنامیم (مجلسی دوم، ۱۴۰۴: ۵۰/۲۳؛ بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵: ۲۶۴/۲۲)، ولی مشهور به وثاقت ایشان قائل هستند (حائری مازندرانی، ۱۴۱۶: ۲۱۴/۱).

در صحیح محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام آمده است:

«لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَعَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ تعالی» (همان: ح ۷)؛ اگر وقف را به خاطر خداوند تعالی و برای تقرب به او انجام داده است، حق رجوع در آن نیست.

واژه صدقه در روایت به قرینه صدر روایت: «فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدٍ قَدْ أَدْرَكُوا»، در معنای وقف به کار رفته است.

استدلال به این گونه روایات برای اثبات دوام وجهی ندارد؛ زیرا سائل از عمل واقع شده پرسش کرده و اینکه آیا بعد از وقف کردن، واقف حق رجوع در آن را دارد یا نه، به هیچ وجه در مقام بیان از جهت شرطیت دوام در صحت وقف نمی باشد.

همچنین ممکن است مقصود عاملی از روایات دسته دوم، استدلال به روایاتی باشد که بیانگر اوقاف معصومان علیهم السلام است؛ مانند روایتی که شیخ طوسی با اسناد خودش از حسین بن سعید نقل کرده است:

«عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَطِيَّةٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْقَيْءَ فَأَصَابَ عَلِيًّا عليه السلام أَرْضٌ فَأَحْتَفَرَ فِيهَا عَيْنًا فَخَرَجَ مِنْهَا مَاءٌ يَنْبُعُ فِي السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ عُنُقِ الْبَعِيرِ فَسَمَّاها عَيْنٌ يَنْبُعُ فَجَاءَ الْبَشِيرُ يُسِّئِرُهُ، فَقَالَ: بَشْرُ الْوَارِثِ بَشْرُ الْوَارِثِ هِيَ صَدَقَةٌ بَنَّا بَنَاءً فِي حَجِيجِ بَيْتِ اللَّهِ وَعَابِرِ سَبِيلِهِ لَا تَبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ فَمَنْ بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ

صَرَفًا وَلَا عَدْلًا» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۴۹/۹)؛ ... امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فیء را تقسیم کرد. زمینی به علی علیه السلام رسید. حضرت در آن چاهی حفر کرد. آب از آن چاه مانند گردن شتر به آسمان فوران نمود. حضرت آن را چشمه ینبع نامید. بشیر برای بشارت دادن او [به اینکه چاه به آب رسیده است،] آمد. امام فرمود: به وارث بشارت بده، بشارت بده که این چاه وقف بر حجاج بیت‌الله و رهگذران در آن مسیر است و خرید و فروش و هبه و ارث بردنش ممنوع است. کسی که آن را بفروشد یا هبه کند، مورد لعن خدا و ملائکه و مردم واقع شود و هیچ عملی از او پذیرفته نگردد.

کلینی نیز آن را به طریق «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ» نقل کرده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۴/۷، ح ۹). سند شیخ طوسی و کلینی به این روایت صحیح است. روایات دیگری نیز در اوقاف معصومان علیهم السلام رسیده که مشتمل بر همین عبارات است (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹/ح ۳-۴).

استدلال به این روایات نیز در راستای اثبات شرطیت دوام در وقف صحیح نیست؛ زیرا نهایت چیزی که از آن‌ها فهمیده می‌شود این است که وقف می‌تواند به صورت دائمی و ابدی باشد؛ اما بر اینکه شرط تحقق وقف، انشای دائمی آن است، دلالتی ندارد. به گفته محقق خراسانی، اخبار دال بر کیفیت اوقاف ائمه علیهم السلام دلالتش تا این حد است که وقفی که از آنان صادر شده به این نحو بوده است، نه اینکه وقف باید حتماً به صورت دائم انشا شود (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۳۲).

دلیل چهارم: استفاده از تعریف وقف

از واژه وقف می‌توان تأیید را استفاده کرد؛ زیرا این معنا در مفهوم وقف افتاده است. وقف به معنای ایستایی و توقف محض از هر گونه نقل و انتقال و تصرفی بر خلاف مقصود واقف است؛ به همین جهت، لفظ «وقف» را صریح در صیغه وقف دانسته‌اند، بر خلاف بقیه الفاظ که نیاز به همراهی قرینه دارد (طباطبایی یزدی، بی‌تا: ۱۹۲/۱).

این وجه نیز تمام نیست؛ زیرا معنای ایستایی و توقف، با هر یک از دو حالت دوام و توقیت سازگار است، گویی وقف دائمی کردم یا برای سی سال وقف نمودم. ممکن است به این تعریف از وقف: «تحبیس الأصل و تسبیل الثمرة» تمسک شود، که برگرفته از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «حبس الأصل و سبیل الثمرة»

(طوسی، ۱۳۸۷: ۲۸۶/۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۵۶/۱). اطلاق تحبیس اصل، معنایی غیر از دوام ندارد؛ اگر به طور دائم از ملک خود خارج کند، صدق می کند که مالش را حبس کرده است (طوسی، ۱۴۰۷ الف: ۵۳۸/۳).

این استدلال هم ناتمام است؛ زیرا تحبیس بر دو نوع است: موقت و دائم. در وقف منقطع الآخر قائل به صحت هستند، با آنکه دائمی نیست.

دلیل پنجم: متابعت از روش مقرر در شرع

برخی از دانشوران گفته اند: عقدهای شرعی که موجب نقل اشیا می شود، باید بر طبق شرایط و رسوم و کیفیت باشد که صاحب شریعت بنا نهاده یا به آن امر کرده است. وقف هایی که از معصومان علیهم السلام صادر شده، مشتمل بر عباراتی است که بیانگر تأیید می باشد؛ مانند: «حَتَّى يَرِثَهَا اللهُ الَّذِي يَرِثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که کنایه از دوام تا روز قیامت است (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۳/۷؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۲۴۸/۲؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷: ۱۳۱/۹). خروج از این قاعده، نیاز به دلیل دارد و خارج شدن از آن بدون دلیل سفسطه است (بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵: ۱۳۴/۲۲). کلام او از دو مقدمه تشکیل شده است: مقدمه اول اینکه باید بر طبق آنچه در شریعت مقرر شده است، عمل نمود. این مقدمه تمام است، ولی مقدمه دوم که از عمل ائمه علیهم السلام، اشتراط تأیید را فهمیده، تمام نیست؛ زیرا فعل ایشان مجمل است، به این معنا که نمی دانیم ذکر امثال این عبارات برای این بوده که تأیید در وقف شرط است یا به سبب این بوده که آن بزرگواران اراده وقف دائمی کرده بودند نه وقف موقت. به بیان دیگر می توان گفت: اگر در وقف تأیید افتاده است، این همه تأکید در سخنان معصومان علیهم السلام در هنگام وقف برای چه بوده است؟ به نمونه ای از این سخنان توجه کنید:

«تَصَدَّقَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَتِهِ هَذِهِ وَهُوَ صَاحِبُ صَدَقَةٍ حَسْبًا بَثَلًا بَثًا لَا مَشْوَبَةَ فِيهَا وَلَا رَدًّا أَبَدًا اِتِّعَاءً وَجْهَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالِدَارِ الْآخِرَةِ لَا يَجَلُّ لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيعَهَا أَوْ شَيْئًا مِنْهَا وَلَا يَهَبَهَا وَلَا يُنْحِلَهَا وَلَا يُعَيِّرُ شَيْئًا مِنْهَا مِمَّا وَصَعْتُهُ عَلَيْهَا حَتَّى يَرِثَ اللهُ الْأَرْضَ وَمَا عَلَيْهَا» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۴/۷، ح ۸)؛ موسی بن جعفر این ملک را وقف کرد، در حالی که از سلامت جسمانی و عقلانی برخوردار بود؛ وقفی که این صفات را داراست: [۱] حبس بریده شده از مالک، بریده شده از مالک، [۲] مخلوط به

شرطی نیست، [۳] به هیچ وجه حقّ ردی در آن نیست، [۴] برای به دست آوردن قرب و نزدیکی خداوند و سعادت در آخرت است، [۵] حلال نیست برای کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، تمام یا مقداری از آن را بفروشد، [۶] آن را هبه و نحله قرار دهد، [۷] در آن دخل و تصرفی کند و تغییری ایجاد کند، [۸] تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را که در آن است، به ارث ببرد.

در این حدیث که سند آن صحیح می‌باشد، از ۸ عنوان به نحو صفت برای صدقه و حبس استفاده شده که همگی بر تأیید دلالت دارد. شبیه این حدیث، صحیح‌ه ایوب بن عطیه حذاء - که قبلاً ذکر شد - می‌باشد و دلالت آن نیز بر مطلوب دلالتی وافی است؛ به این معنا که اگر در ذات وقف تأیید افتاده، این همه عبارت‌پردازی برای چه بوده است؟ نکته‌ای که نباید از آن غافل بود، اینکه عقد وقف از عقود تأسیسی نیست، بلکه از عقود امضایی است؛ به این معنا که جامعه و عرف برای رفع نیازهایش قبل از اسلام این عقد را بنا نهاده و دین اسلام برای آن شرایطی گذاشته است. برای مشروعیتش مراعات آن شرایط لازم است؛ ولی نسبت به اموری مانند تأیید، که شرطیت آن در صحت وقف نزد شارع مشکوک است، همین که تفحص کردیم و دلیلی بر اشتراط تأیید پیدا نکردیم، به اطلاق ادله‌ای که بر مشروعیت وقف دلالت دارد، مانند «الوقوف بحسب ما یوقفها أهلها» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۹) و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده/ ۱) برای رفع شرطیت آن تمسک می‌کنیم. این همان مطلبی است که علمای اصول در بحث صحیح و اعم برای تمسک به اطلاق در معاملات گفته‌اند و تصریح دارند که فرقی نمی‌کند صحیحی باشیم یا اعمی؛ هر دو می‌توانند نسبت به اموری که در صحت معامله شک می‌کنند، به عموماًت یا اطلاقاتی که بر مشروعیت آن معامله دلالت دارد، رجوع کنند و به عدم شرطیت مشکوک حکم نمایند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۳۳)؛ زیرا با احراز صدق عنوان آن معامله مانند عقد وقف و صحت آن نزد عرف بدون شیء مشکوک الشرطیه، شرایط برای رجوع به اطلاق یا عموم ادله فراهم است، و بر فرض که نوبت به اصل عملی نیز برسد، اصل عدم اشتراط تأیید است؛ چون در عرف، بر وقف موقت نیز وقف صدق می‌کند. البته برخی از فقیهان به اصل فساد یا اصل عدم نقل و انتقال یا اصل عدم تأثیر، برای اثبات شرطیت دوام در وقف تمسک نموده‌اند که اصل مثبت است و در اصول، عدم حجیت آن اثبات شده است (همان: ۳۲).

دلیل ششم: اعتبار دوام در جمیع عقود مملکه

محقق خراسانی از برخی تقریرات شیخ انصاری نقل می‌کند که وی معتقد است در تمام عقودی که سبب نقل ملکیت از فردی به فردی دیگر می‌شود، دوام معتبر است؛ زیرا ملکیت توقیت‌پذیر نیست، مگر به تبع محلش، مانند سایر اعراضی که به محل خودش قائم است، مانند سفیدی و سیاهی که در این گونه اعراض، دوام و انقطاع به تبع موضوعاتش تصور می‌شود. تملیک وقفی نیز از اموری است که توقیت‌پذیر نیست. علت اینکه دوام را در وقف به عنوان شرط مطرح می‌کنند، این است که وقف به گونه‌ای است که بر جریان و سریان ملکیت به فردی بعد از دیگری و نسلی به نسل دیگر بنا نهاده شده است. حتی اگر برای فردی در مدت معینی، سپس بعد از آن مدت برای فقیران وقف کند، این وقف صحیح است. این نحوه حکم کردن سبب شده که گمان شود شارع وقف موقت را قبول می‌کند و بعد از گذشت زمان وقف به ملک واقف برمی‌گردد. لذا برای دفع این توهم گفتند: چنین توقیتی که موقوفه بعد از انقضای مدت به واقف برگردد، مبطل وقف است؛ وگرنه اگر این توهم نبود، روشنی منافات داشتن تملیک با توقیت، به مانند روشنی این مطلب است که وقف تملیک به موقوف‌علیه است و مانند حبس نیست که از ملک حابس خارج نمی‌شود (همان: ۲۹). وی در ادامه، دو اشکال اساسی بر استدلال شیخ دارد که به نظر نگارنده، هر دو وارد است:

اشکال اول: وقف بر دو نوع است؛ گاهی فک ملک است مانند وقف مسجد و وقف بر جهات عام، و گاهی تملیک مال به موقوف‌علیه مانند وقف بر افراد خاص. بنابراین در همه جا تملیک نیست تا آن را از عقود مملکه بدانیم.

اشکال دوم: ملکیت قابل توقیت است؛ زیرا از اعتبارات و اضافات به شمار می‌آید که به اندازه‌ای که معتبر اعتبار کند و منشأ انتزاعش اقتضا نمایند، محدود می‌گردد، مانند عقد نکاح که اگر در آن زمانی قید شود، موقت، وگرنه عقد نکاح دائم خواهد بود. ملکیت امر اعتباری است نه امر واقعی؛ بنابراین مانند اعراض نیست که بر موضوعاتش عارض می‌شود... شیخ انصاری خودش اعتراف دارد که اگر بر زید وقف کند و پس از زید بر فقرا، چنین وقفی صحیح می‌باشد. این دیدگاه بیانگر این است که وقف تملیکی، قابلیت توقیت دارد؛ زیرا تا زید موجود است، موقوفه در ملک او و پس از او به ملک فقرا درمی‌آید

و اگر بعد از زید، بر فقرا وقف نکرده باشد، به ملک واقف برمی‌گردد. تفاوتی بین عقد نکاح و عقد وقف از این جهت نیست و هر دو قابلیت تحدید را دارند (همان: ۳۰).

دلیل هفتم: ملازمه بین اخراج نفس از وقف با دوام

گاهی استدلال شده روایاتی که بر خروج واقف از وقف دلالت دارد (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷۸/۱۹)، با دائمی بودن وقف ملازمه دارد؛ زیرا معنای آن این است که واقف از وقف منفک شده و ملکیت او به دیگری منتقل گردیده است و دیگر بر نمی‌گردد (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۱۱۶/۱۰؛ نجفی، بی‌تا: ۷۴/۲۸).

این استدلال نیز تمام نیست؛ زیرا منافاتی بین خروج وقف از ملک واقف در مدت موقت و بازگشت وقف به ملک او بعد از آن مدت نیست؛ همانند مالی که اجاره داده می‌شود که در مدت اجاره، منفعتش در ملک مستأجر است و پس از پایان زمان اجاره، آن منفعت به ملک موجر برمی‌گردد، یا همانند خانه‌ای که اجاره داده شده و سپس فروخته می‌شود که عین خانه به محض فروش، ولی منفعت آن پس از گذشت زمان اجاره به ملک خریدار درمی‌آید.

دلیل هشتم: استدلال به صحیحه علی بن مهزیار و صحیحه صفار

دو روایت صحیح‌السند علی بن مهزیار و مکاتبه محمد بن حسن صفار، معرکه آرای طرفداران اشتراط و عدم آن است. روایت اول را شیخ طوسی با طریق صحیح خود از علی بن مهزیار نقل می‌کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: رَوَى بَعْضُ مَوْلِيكَ عَنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ كُلَّ وَقْفٍ إِلَيَّ وَقْتُ مَعْلُومٍ فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَيَّ الْوَرَثَةَ وَكُلَّ وَقْفٍ إِلَيَّ غَيْرِ وَقْتٍ، جَهْلٌ مَجْهُولٌ فَهُوَ بَاطِلٌ عَلَيَّ الْوَرَثَةَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِقَوْلِ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَكَذَا هُوَ عِنْدِي» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۹؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹۲/۱۹)؛ ... علی بن مهزیار گفت: به امام جواد علیه السلام گفتم: بعضی از شیعیان شما از پدرانتان نقل کرده‌اند هر وقفی که تا وقت معلوم باشد، بر ورثه لازم است که به آن پایبند باشند و بر طبق آن عمل کنند و هر وقفی که وقت مشخصی ندارد و مجهول است، بر ورثه باطل می‌باشد و تو به سخنان پدرانت علیه السلام آگاه‌تری. [آیا این روایات صادر شده است؟] امام علیه السلام نوشت: نزد من هم همین طور است.

شیخ صدوق نیز همانند شیخ طوسی، روایت را به طریق خود از علی بن مهزیار آورده است (صدوق، ۱۴۱۳: ۵۵۶۹)؛ لیکن در نقل هر دو، روایت مضمربه است و مرجع ضمیر مشخص نیست. ولی کلینی همین روایت را چنین نقل می‌کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۶/۷، ح ۳۱).

نقل کلینی مشتمل بر دو سند است؛ سند اول بدون هیچ مشکلی و بر طبق تمام مبانی صحیح است، ولی سند دوم مشتمل بر سهل بن زیاد است که مورد اختلاف است، اگرچه نظر تحقیقی نویسنده بر وثاقت او می‌باشد. این نقل هم به صورت مضمربه است؛ لیکن در حدیث قبل از آن، علی بن مهزیار از امام محمد تقی ع مطالبی را در وقف روایت می‌کند، لذا اضممار حدیث مضر نیست.

با توجه به ظاهر روایت علی بن مهزیار که بر صحت وقف موقت دلالت دارد، شیخ طوسی به توجیه آن پرداخته و نوشته است: وقفی که مؤبد نباشد، صحیح نیست و اگر وقفی مقید به وقت یا اجلی شود، آن وقف باطل است. معنای روایتی هم که علی بن مهزیار نقل کرده این است که اگر موقوف علیه ذکر شده باشد، آن وقف صحیح است و اگر ذکر نشده باشد، باطل است. مقصود از واژه وقت در روایت، زمان و اجل نیست؛ بلکه به معنای ذکر کردن موقوف علیه است و این استعمال در زمان گذشته متعارف بوده و شاهدش مکاتبه صفار است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَقْفِ الَّذِي يَصِحُّ كَيْفَ هُوَ؟ فَقَدْ رَوَى أَنَّ الْوَقْفَ إِذَا كَانَ غَيْرَ مُؤَقَّتٍ فَهُوَ بَاطِلٌ مَزْدُودٌ عَلَى الْوَرْتَةِ وَإِذَا كَانَ مُؤَقَّتًا فَهُوَ صَحِيحٌ مُمَضًى. قَالَ قَوْمٌ: إِنَّ الْمَوْقَّتَ هُوَ الَّذِي يُدْكَرُ فِيهِ أَنَّهُ وَقِفٌ عَلَى فُلَانٍ وَعَقِبِهِ فَإِذَا انْقَرَضُوا فَهُوَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَقَالَ آخَرُونَ: هَذَا مُؤَقَّتٌ إِذَا ذُكِرَ أَنَّهُ لِفُلَانٍ وَعَقِبِهِ مَا بَقُوا وَلَمْ يُدْكَرْ فِي آخِرِهِ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَالَّذِي هُوَ غَيْرُ مُؤَقَّتٍ أَنْ يَقُولَ: هَذَا وَقِفٌ وَلَمْ يُدْكَرْ أَحَدًا فَمَا الَّذِي يَصِحُّ مِنْ ذَلِكَ وَمَا الَّذِي يَبْطُلُ؟ فَوَقَّعَ ع: الْوُقُوفُ بِحَسَبِ مَا يُوقَفُهَا إِنْ سَاءَ اللَّهُ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۹)؛ محمد بن حسن صفار گفت: به امام حسن عسکری ع نامه نوشتم و از حضرت سؤال کردم که کدام نوع از وقف صحیح است؟ زیرا روایتی گفته است که اگر وقف غیر موقت

باشد، باطل است و [به عنوان ارث] به ورثه برمی‌گردد و اگر موقت باشد، صحیح و مورد امضای شارع است. [در تفسیر موقت دو نظریه مطرح شده است.] گروهی گفته‌اند: «موقت» وقفی است که در آن موقوف‌علیه تا قیامت ذکر شود و گروهی دیگر گفته‌اند: واقف برای فردی و ذریه او وقف کند، ولی مشخص نکند که اگر منقرض شدند برای فقرا و مساکین تا قیامت باشد. ولی هر دو گروه، «غیر موقت» را وقفی دانسته‌اند که موقوف‌علیه به طور کلی ذکر نشده باشد. اکنون کدام صحیح و کدام غیر صحیح است؟ امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل نامه نوشت: وقف‌ها به حسب قصد واقفش می‌باشد. ان شاء الله.

طریق شیخ طوسی به محمد بن صفار در مشیخه به این نحو آمده است:

«وما ذکرته فی هذا الكتاب عن محمد بن الحسن الصفار، فقد أخبرنی به الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله وأحمد بن عبدون كلهم عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن أبيه وأخبرنی به أيضًا أبو الحسين بن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار» (همان: ۷۳/۱۰، المشیخه).

طریق اول مشتمل بر احمد بن محمد بن حسن بن ولید است که از مشایخ اجازه شیخ مفید و غیر اوست، ولی مدح و ذمی در مورد او نرسیده است، محقق خوبی و تاقث این راوی را ثابت ندانسته است (موسوی خوبی، بی‌تا: ۴۴/۳)؛ هرچند به مقتضای تحقیق، نویسنده او را توثیق می‌کند و این طریق را صحیح می‌شمارد، ولی طریق دوم را محقق خوبی هم صحیح می‌شمارد (همان: ۲۶۵/۱۶). این طریق مشتمل بر ابن ابی‌جید از اساتید نجاشی است. اگر کسی به توثیق عام مشایخ نجاشی معتقد باشد، می‌تواند به صحت طریق حکم کند، وگرنه باید با مراجعه به کتاب *الفهرست* شیخ طوسی طریقتش را به صفار تصحیح کند؛ زیرا می‌نویسد:

«أخبرنا بذلك أيضًا جماعة عن ابن بابويه عن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن الصفار» (طوسی، بی‌تا: ۱۴۴).

این طریق بر تمام مبانی رجالی صحیح می‌باشد.

از روایت صفار که پیش از این گذشت، معلوم می‌شود که در آن زمان، استعمال واژه «موقت» در وقف به معنای بیان موقوف‌علیه، متعارف بوده است (همو، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷/۹).

به نظر می‌رسد مفسر بودن صحیحه صفار برای صحیحه علی بن مهزیار وجهی ندارد؛ زیرا دو تفسیری که از وقف موقت در صحیحه صفار ارائه شد، مربوط به راوی است و در روایت، عبارتی وجود ندارد که نشان دهد امام حسن عسکری علیه السلام بر آن صحه گذاشته است، بلکه به بیان یک قاعده کلی اکتفا کرده که شامل هر دو نوع از وقف می‌گردد؛ خواه موقوف‌علیه را تا قیامت ذکر کند، به این معنا که وقف دائمی باشد یا اینکه بعد از انقراض موقوف‌علیه تکلیف را مشخص نکند. در هر دو حال، وقف به حسب قصد واقف صحیح است. بله، اگر اصلاً نامی از موقوف‌علیه نبرد، به سبب جهل و عدم شرط صحت، وقف باطل است.

لذا باید به این قانون و قاعده کلی در باب وقف اعتماد کرد و وقف موقت را صحیح دانست؛ فرقی ندارد که برای آن وقف موقوف‌علیه را مشخص کند و متعرض بعد از انقراض آن نشود (وقف منقطع‌الآخر) یا اینکه برای وقف زمانی را معین کند (وقف موقت). نتیجه اینکه صحیحه علی بن مهزیار، یا ظهور در صحت وقف موقت دارد و یا لااقل نسبت به شرطیت تأیید مجمل است و نمی‌توان به آن برای لزوم تأیید در وقف استدلال کرد.

از این رو با وضوح مراد امام علیه السلام در این روایت، به توجیهاتی که در ذیل آن شده است، نیازی نیست؛ مثلاً برخی گفته‌اند: اگر قصد دوام دارد، وقف، وگرنه اگر قصد موقت دارد، حبس، و اگر موقوف‌علیه را ذکر نکرده، باطل است (حز عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹۲/۱۹). این تفصیل از کدام عبارت روایت فهمیده می‌شود؟

برخی دیگر از دانشوران در تبیین این صحیحه گفته‌اند: ظاهر جوابی که امام علیه السلام داده این است که وقف به حسب قصد واقف است؛ اگر به صورت مؤبد باشد، خواه با ضمیمه کردن فقرا و مساکین تا قیامت یا مطلق گذاشتن آن، در این صورت وقف اصطلاحی است؛ ولی اگر به صورت موقت باشد، مانند اینکه برای مدتی وقف کند یا موقوف‌علیه به گونه‌ای باشد که منقرض می‌شود، این وقف اصطلاحی و بالمعنی الاخص نیست، بلکه حبس صحیحی است که مادامی که محبوس‌علیه زنده باشد، فروشش صحیح نیست و بعد از انقراض او به ورثه واقف برمی‌گردد و این، معنای عبارت «باطل مردود علی الورثة» است، نه اینکه از اساس و هنگام انشای صیغه وقف باطل باشد و اگر در روایت گفته، باطل است، یعنی بعد از گذشت آن مدت یا انقراض موقوف‌علیه

باطل می‌شود یا مقصود از این عبارت، آن است که وقف بالمعنی الاخص یعنی وقف مؤبد باطل است نه اینکه به صورت حبس هم باطل باشد (مجلسی اول، ۱۴۰۶: ۱۵۰/۱۱؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴: ۶۱/۲۳؛ بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵: ۱۳۵/۲۲).

این تبیین نیز صحیح نیست؛ زیرا امام به تفسیرهایی که شده بود، اعتنا نکرد، بلکه به صحت وقف به آن گونه‌ای که واقف اراده کرده بود، حکم کرد. کلام امام عام است و شامل هر دو نوع وقف مؤبد و موقت می‌شود.

اگر گفته شود: لازمه اینکه از عبارت «الوقوف بحسب ما یوقفها أهلها» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۴۲/۹)، وقف اصطلاحی و وقف موقت استفاده شود، یا مجازگویی است که خلاف ظاهر است یا استعمال لفظ در اکثر از معنا که محال است.

در پاسخ گفته می‌شود: استعمال مجازی در صورتی صحیح است که قرینه باشد یا چاره‌ای جز آن نباشد و در مقام ما می‌توان قائل به صحت هر دو نوع وقف شد؛ پس نیازی به مجازگویی نیست. اما استعمال لفظ در اکثر از معنا هرچند به نظر تحقیقی محال نیست و بسیاری از دانشمندان به آن اعتقاد دارند، ولی استعمالات در شعر و خطابه و معماگویی می‌تواند از این دست باشد؛ اما در بیان احکام شرعی معهود نیست. از آنچه گفته شد، اشکال در کلام صاحب ریاض روشن می‌شود که نوشت:

«هرچند این دو حدیث بر صحت وقف در هر دو حالت [موقت و دائم] دلالت دارد، لکن چاره‌ای نیست از اینکه باید در صورت انشای موقت بر حبس حمل شود تا بین ادله‌ای که بر لزوم تأیید دلالت دارد و این دو روایت، جمع کرده باشیم و از طرفی، برگشت موقوفه به ملک وارث واقف، از لوازم حبس است نه وقف؛ علاوه بر اینکه وقف دانستن آن، قولی غیر معروف و نادر می‌باشد» (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۱۰۶/۱۰).

با توجه به اینکه هیچ دلیلی نداریم که به وضوح بر شرطیت تأیید در وقف دلالت کند، این توجیه صاحب ریاض نیز وجهی ندارد.

صاحب عروه در رد کسانی که صحیحه صفار را مفسر صحیحه علی بن مهزیار گرفته‌اند، دو اشکال می‌کند:

اشکال اول: این دو خبر مستقل هستند و وجهی ندارد که یکی را قرینه بر مراد از دیگری قرار داد؛ بلکه لازم است که به مفاد هر کدام عمل نمود.

اشکال دوم: ذکر موقوف علیه در صحیحه صفار برای بیان مدت باشد. در نتیجه موقت به دو نحو تفسیر شده است؛ یکی همراه با تأیید و دیگری بدون آن. از امام علیه السلام پرسید: کدام صحیح است؟ و امام در پاسخ فرمود: هر دو نوعش صحیح می باشد (طباطبایی یزدی، بی تا: ۱/۱۹۳).

امام خمینی، بیان شیخ طوسی در تفسیر روایت علی بن مهزیار برای کلمه «موقت» به ذکر موقوف علیه را نپسندیده و آن را خارج از فهم عرفی و مخالف ظاهر روایت دانسته است (موسوی خمینی، بی تا(ب): ۳/۱۴۲). ایشان «الوقت المعلوم» را در این روایت، شامل مدت معین مانند وقف بیست ساله و وقف ابدی دانسته و وقت مجهول را نقطه مقابل این دو گرفته است. با این تبیین، بر مکاتبه صفار بر بعضی از احتمالات در آن منطبق می شود و در این صورت، وقفی که در آن «تا زمان قیامت و ارث بردن خدا زمین را» ذکر شده باشد، -اگر بر ظاهر عبارت جمود کنیم- باید از مصادیق وقف بر مجهول باشد؛ زیرا زمان ارث بری خداوند معلوم نیست، ولی اگر مقصود از آن ابدیت باشد، داخل در وقف معلوم است.

احتمال دیگری که در معنای وقت مجهول داده می شود، وقف برای مدت نامشخص است؛ مانند اینکه بگویند این زمین را برای فقرا چند سال وقف کردم. پس مقصود روایت این است که اگر واقف بخواهد وقت را در هنگام انشای وقف بیاورد، باید به طور معلوم ذکر کند. در این صورت، وقف بر ذریه و نسلی بعد از نسل دیگر که در آن از وقت سخنی به میان نمی آید، مشمول روایت نمی شود. مؤید این احتمال، عبارت «جهل مجهول» است؛ زیرا تأکید شاهد این است که وقت، پوشیده به جهالت است. با این تفسیر، بین دو صحیحه منافاتی نیست و هر دو بر بطلان وقفی که در زمان مبهم یا بدون ذکر موقوف علیه باشد، دلالت دارند. نتیجه اینکه وقف منقطع صحیح است؛ خواه وقف بر شخص معینی باشد یا بر طبقه موجود یا بر ذریه و نسلی که در معرض انقراض هستند (همان: ۳/۲۶۵).

با توجه به این بیان از امام خمینی در کتاب *البیع*، تعجب است که ایشان در کتاب فتوایی خود می نویسد:

«مسألة ۱۵: يشترط في الوقف الدوام بمعنى عدم توقيته بمدة، فلو قال: "وقفت هذا

البيستان على الفقراء إلى سنة" بطل وقفًا، وفي صحته حبسًا أو بطلانه كذلك أيضًا وجهان. نعم لو قصد به الحبس صحَّ» (همان: ۶۵/۲)؛ مسئله ۱۵: در وقف دوام شرط است؛ به این معنا که وقف را به مدتی محدود نکند. بنابراین اگر بگوید: «این باغ را به مدت یک سال بر فقرا وقف کردم»، اگر اراده وقف کرده باشد، باطل است؛ ولی در اینکه به نحو حبس هم باطل باشد یا صحیح، دو وجه وجود دارد. بله، اگر از این عبارت حبس را اراده کرده باشد، صحیح است.

از سوی دیگر، ایشان به صحت وقف منقطع الآخر نیز قائل است؛ -به این معنا که وقف بر زید و ذریه او نماید و تکلیف بعد از آنان را معین نکند، با آنکه در معرض انقراض و نابودی هستند و تا قیامت دوام نمی آورند، حتی اگر وقف بر زید کند و بعد از او را مشخص ننماید- و می نویسد:

«مسألة ۱۶: لو وقف علی من ینقرض کما إذا وقف علی أولاده واقتصر علی بطن أو بطون ممن ینقرض غالبًا ولم یذكر المصرف بعد انقراضهم، ففي صحته وقفًا أو حبسًا أو بطلانه رأسًا أقوال، والأقوی هو الأول، فیصح الوقف المنقطع الآخر بأن یکون وقفًا حقیقة إلى زمان الانقراض والانتطاع، وینقضی بعد ذلك ویرجع إلى الواقف أو ورثته» (همان)؛ اگر بر کسی که منقرض می شود، وقف کند، مانند اینکه بر اولادش وقف نماید و اکتفا کند به یک نسل یا چند نسلی که غالباً منقرض می شوند و کیفیت مصرف بعد از انقراض آنها را ذکر نکند، در اینکه به نحو وقف یا حبس صحیح است یا اینکه به طور کلی باطل است، اقوالی هست؛ ولی قول قوی تر، قول اول است. پس وقف منقطع الآخر صحیح است به این صورت که وقف تا زمان انقراض و انتطاع می باشد و بعد از آن، وقف به پایان رسیده و موقوفه به ملک واقف یا ورثه او برمی گردد.

سخن این است که چه فرقی بین وقف موقت و وقف بر من ینقرض است، آیا ذکر کردن قید وقف اشکال دارد؟ دلیلی هم که به آن استدلال می شود عمومات دال بر مشروعیت عقود است، مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده / ۱) و عمومات دال بر مشروعیت وقف، مانند: «الوقوف بحسب ما یوقفها أهلها» (طوسی، ۱۴۰۷: ب: ۱۳۲/۹).

بنابراین می توان گفت: به هیچ دلیل معتبری بر اشتراط دوام در وقف دست نیافتیم؛ همان گونه که محقق خراسانی به این مطلب تصریح کرده است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۳۱). در نتیجه وقف موقت صحیح است.

نتیجه گیری

نهاد وقف از اموری است که سبب سریان عمل صالح فرد و انتفاع دیگران از مال او می‌گردد. در دین مبین اسلام به این عمل خیر سفارش شده است. وقف در قسمت معاملات فقه مورد بحث واقع می‌شود. وقف، عقد باشد یا ایقاع، شرایطی در واقف و موقوف و موقوف‌علیه و صیغه وقف لازم است تا بتوان آن را نافذ و صحیح دانست. یکی از این شرایط را انشای وقف به صورت دائم دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که انشای آن به صورت موقت سبب بطلان آن شده و اثری بر آن مترتب نمی‌گردد. در این مقاله به بازنگری ادله اشتراط تأیید در وقف پرداخته و ناکارآمدی آن را اثبات و بر صحت وقف موقت دلیل اقامه کردیم.

ضرورت پرداختن به این بحث هنگامی روشن می‌شود که بسیاری از واقفان در صورت صحت وقف موقت، به وقف کردن اموالشان به صورت موقت تشویق شوند؛ زیرا برخی از اینکه مال موقوفه به طور کلی از تحت تصرف آن‌ها خارج شود، خشنود نیستند و از طرفی می‌خواهند از ثواب و مزایای وقف نیز بهره‌مند گردند. پیشینه این بحث به استظهار از روایاتی می‌رسد که از معصومان علیهم‌السلام در کتب اربعه درج شده است.

ادله‌ای که بر شرطیت دوام در صحت وقف اقامه شده است، عبارت‌اند از:

دلیل اول: در کتب متعددی ادعای اجماع شده که اولاً با مخالفت برخی از اعلام و فتوا به صحت وقف موقت، در اصل صغرای تحقق اجماع تردید می‌باشد. ثانیاً بر فرض تسلیم اجماع، با وجود ادله‌ای که به دنبال آن ذکر شده، اجماع مدرکی خواهد بود و از حجیت می‌افتد.

دلیل دوم: اصل عدم تأثیر وقفی است که مؤید نباشد و به عبارت دیگر اصالة الفساد در معاملات جاری است. تمامیت این دلیل نیز متوقف بر عدم کارایی ادله لفظی است و با وجود ادله اجتهادی دیگر نوبت به اصل نمی‌رسد.

دلیل سوم: صحیحه جمیل بن دراج و صحیحه محمد بن مسلم که مبتنی بر عدم جواز رجوع در وقف است، ملازم با دوام در وقف می‌باشد. در پاسخ گفته شد که این روایات، از عمل واقع شده می‌پرسند، لذا نمی‌توان از آن‌ها شرطیت تأیید را استفاده کرد

و هکذا روایاتی که کیفیت وقف معصومان علیهم‌السلام را گزارش می‌دهند که آن‌ها نیز حکایت از عمل معصوم می‌کنند و وجه عمل روشن نیست. نهایت چیزی که از آن‌ها فهمیده می‌شود این است که وقف می‌تواند به صورت دائمی و ابدی باشد؛ اما اینکه شرط تحقق وقف، انشای دائمی آن است، استفاده نمی‌شود.

دلیل چهارم: دلالت واژه وقف بر ابدی بودن آن؛ بدین معنا که وقف به مفهوم ایستایی و توقف محض از هر گونه نقل و انتقال و تصرفی بر خلاف مقصود واقف است. این وجه نیز ناتمام است؛ زیرا وقف با هر دو حالت تأیید و توقیت سازگار است، از این رو گفته می‌شود وقف ابدی یا وقف موقت.

دلیل پنجم: متابعت از روش مقرر در شرع؛ یعنی برای تحقق وقف باید شرایط و رسوم و کیفیتی که صاحب شریعت بنا نهاده یا به آن امر کرده است، مراعات شود. در پاسخ گفته می‌شود از مجموع روایات رسیده درباره وقف، شرطیت تأیید استفاده نمی‌شود تا مراعات آن لازم باشد.

دلیل ششم: اعتبار دوام در جمیع عقود مملکه، که به شیخ انصاری نسبت داده شده است و وقف نیز از این دسته عقود می‌باشد. به تبع محقق خراسانی، در پاسخ گفته می‌شود که اولاً برخی از اوقاف، فک ملک و تحریری است، مانند اوقاف عامه. ثانیاً ملکیت قابل توقیت است؛ زیرا از امور اعتباری است که دوام و توقیت آن بستگی به نحوه اعتبار معتبر دارد.

دلیل هفتم: ملازمه بین لزوم اخراج نفس از وقف با دوام، که با زوال ملکیت از واقف، امکان بازگشت به ملک او نیست که همان معنای دوام می‌باشد. این دلیل نیز تمام نیست؛ زیرا به نحوه وقف بستگی دارد که اگر مؤبد انشا شده باشد، بازگشت‌ناپذیر است، وگرنه در وقف منقطع‌الآخر یا موقت می‌تواند به ملک او برگردد.

دلیل هشتم: استدلال به صحیحه علی بن مهزیار و صحیحه صفار که به عنوان مهم‌ترین دلیل بر صحت وقف ابدی اقامه شده است. ولی بر خلاف این برداشت باید گفت که این دو روایت بر صحت وقف موقت دلالت دارد؛ زیرا امام در پاسخ سائل، اعتنایی به تفسیر او از وقف موقت و غیر موقت نفرمود و با ارائه قانون کلی «الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها»، بر این نوع از وقف صحه گذاشت.

کتاب شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کتاب فی الوقف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴. ابن زهره حلبی، سیدحمزة بن علی حسینی، غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۵. بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۶. جمعی از پژوهشگران، معجم فقه الجواهر، زیر نظر سیدمحمود هاشمی شاهرودی، بیروت، الغدیر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۷ ق.
۷. حائری مازندرانی، ابوعلی محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۶ ق.
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۹. حسینی سیستانی، سیدعلی، منهاج الصالحین، قم، دفتر نشر آثار آیه الله سیستانی، بی تا.
۱۰. حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. طباطبایی حائری، سیدعلی بن محمدعلی، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ ق.
۱۳. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم، تکملة العروة الوثقی، قم، کتاب فروشی داوری، بی تا.
۱۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق. (الف)
۱۵. همو، الفهرست، نجف اشرف، المكتبة الرضویه، بی تا.
۱۶. همو، المسبوط فی فقه الامامیه، تهران، المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ ق.
۱۷. همو، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق. (ب)
۱۸. علامه حلی، ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۱۹. همو، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. کرکی عاملی (محقق ثانی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۲. مجلسی اول، محمدتقی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانور، ۱۴۰۶ ق.
۲۳. مجلسی دوم، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تحقیق سیدهاشم رسولی

- محلّاتی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۲۴. محقق حلّی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۲۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، *المقنعه*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۶. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *تحریر الوسیله*، قم، دار العلم، بی تا. (الف)
۲۷. همو، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا. (ب)
۲۸. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، بی جا، مؤسسه الخوئی الاسلامیه، بی تا.
۲۹. همو، *منهاج الصالحین*، چاپ بیست و هشتم، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق.
۳۰. نجفی، محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.